نشریه علمی مطالعات انقلاب اسلامی
دوره ۱۹، پاییز ۱۴۰۱، شماره ۷۰
**مقاله علمی ـ پژوهشی**
صفحات: ۱۵۴ ـ ۱۳۵

**Scientific Journal**
**ISLAMIC REVOLUTION STUDIES**
Vol. 19, Autumn 2022, No. 70
Scientific Research Article

# علل ناکارآمدی ایدئولوژی انقلاب سفید در مشروعیت‌بخشی به نظام سیاسی پهلوی

محمد ربیعی کهندانی*
حسن خدادادی**

## چکیده

محمدرضا پهلوی پس از مرداد ۱۳۳۲ علاوه بر استفاده از نیروهای سرکوب نظامی و امنیتی، برای کاهش هزینه حفظ قدرت و توجیه و مشروعیت‌بخشی به نظام سیاسی موجود نیاز به یک ایدئولوژی داشت. به‌همین‌دلیل دست به تدوین و تبلیغ یک ایدئولوژی با عنوان «ایدئولوژی انقلاب سفید» یا «پهلویسم» زد. سقوط رژیم پهلوی نشانه ناکامی این ایدئولوژی در تحقق اهداف و کارویژه‌هایش بود. مسئله مقاله پیش‌رو بررسی علل این ناکامی از منظر شناختی بر مبنای نظریه کارل مانهایم در حوزه ایدئولوژی و تحریف‌های شناختی است. پرسش اصلی عبارت است از اینکه «چرا ایدئولوژی رژیم پهلوی در ایفای کارویژه‌های مشروعیت‌بخشی و توجیهی خود ناکام بود؟». فرضیه پژوهش عبارت است از اینکه «تحریف‌های شناختی ایدئولوژی انقلاب سفید که عبارتند از: عدم سازگاری با موقعیت تاریخی، تحریف واقعیّت با توسل به امور مطلق و ناکافی بودن این ایدئولوژی برای شناخت جهان، از علل عمده ناکامی ایدئولوژی انقلاب سفید بوده است».

## واژگان کلیدی

محمدرضا پهلوی، پهلویسم، تحریف‌شناختی، جامعه‌شناسی شناخت، ناسیونالیسم، سلطنت ایرانی انقلاب اسلامی، مشروعیت‌بخشی سیاسی.

---

*. دانش‌آموخته دکتری علوم سیاسی، گرایش مسایل ایران، دانشگاه تهران، تهران. h.khodadi@umz.ac.ir
**. استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه مازندران، بابلسر. (نویسنده مسئول) mrabiei@ut.ac.ir
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱/۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۸/۲۶

## طرح مسئله

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که به برکناری محمد مصدق از نخست‌وزیری انجامید نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران است. دوره‌ای که آغاز سلطنت نظامی محمدرضا پهلوی است. پس از مرداد ۱۳۳۲، شاه به‌سرعت قدرت خود را با استفاده از نیروی نظامی و سرکوب گسترده مخالفان تثبیت کرد و به‌تدریج موفق شد شرکای خود را از بلوک قدرت اخراج کند و پایه‌های رژیمی شخصی و بسته را بنا کند که تا سال ۱۳۵۷ تداوم داشت.

تثبیت و تحکیم دولتی که با حمایت قدرت‌های خارجی از طریق کودتا علیه یک جنبش ملّی و دولت مردمی روی کار آمده بود جز با سرکوب ممکن نبود. (دلاوری، ۱۳۹۰: ۳۱۴) شاه با نابود کردن نهادهای مشارکت قانونی و از کار انداختن ارکان مردمی نظام سیاسی، نظیر مجلس و قوه مجریه، آنها را به ابزارهای قدرت فردی تبدیل کرد. در این دوره تمایز میان اختیارات شاه و قوای سه‌گانه کشور مخدوش شد. همه تصمیم‌های مهم با فرمان شاه ابلاغ می‌شد و در تمام جنبه‌های مهم سیاست‌گذاری، وی نقش محوری ایفا می‌کرد و مجلس و نهادهای مشارکت نقش نمایشی پیدا کرده بودند. (ازغندی، ۱۳۸۳: ۲۳۳)

پس از سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و آغاز اصلاحات اقتصادی و اجتماعی موسوم به «انقلاب سفید»، دور جدیدی از سرکوب و تمرکز قدرت آغاز شد. بدیهی است با توجه به هزینه‌های سرکوب فیزیکی، هیچ نظامی نمی‌تواند در بلندمدت صرفاً با روش‌های سخت، وضع موجود را حفظ کند و نیاز دارد تا با استفاده از ابزارهای نرم همچون ایدئولوژی، مشروعیت و اعتبار برای خود کسب کند و هزینه حکمرانی را کاهش دهد. ازاین‌رو نظام پهلوی و شخص اول آن، شاه، به تدوین و ترویج یک ایدئولوژی دست زدند. هدف از تدوین و ترویج این ایدئولوژی که از آن در متون این دوره با عنوان «ایدئولوژی انقلاب سفید» و «پهلویسم» یاد شده، مشروعیت‌بخشی به نظام سیاسی موجود، توجیه ساختار توزیع قدرت و تبلیغ الگوی توسعه اجتماعی و اقتصادی آن بود تا توده‌های مردم جذب و همراه سیاست‌های رژیم شوند. دستگاه تبلیغاتی رژیم که امکانات گسترده رسانه‌ای و آموزشی را در اختیار داشت، به ترویج و تبلیغ این ایدئولوژی در سطح جامعه ایران دست زد اما وقوع انقلاب اسلامی و فروریختن پایه‌های نظام سیاسی پهلوی نشان داد که این ایدئولوژی در مشروعیت‌بخشی و همراه کردن توده‌های مردم با رژیم موفق نبوده است.

مسئله پژوهش حاضر بررسی علل شناختی ناکارآمدی این ایدئولوژی در ایفای کارویژه‌های خود است. پرسش اصلی پژوهش عبارت است از اینکه «چرا ایدئولوژی رژیم پهلوی در دوره محمدرضاشاه در ایفای کارویژه‌های مشروعیت‌بخشی و توجیهی خود ناکام بود؟» برای پاسخ به این پرسش از نظریات

کارل مانهایم در حوزه ایدئولوژی و تحریف‌های شناختی[1] اندیشه ایدئولوژیک بهره خواهیم برد. بر این اساس، فرضیه پژوهش عبارت خواهد بود از اینکه «تحریف‌های شناختی ایدئولوژی انقلاب سفید که عبارت بودند از عدم‌سازگاری با موقعیت تاریخی، تحریف واقعیّت با توسل به امور مطلق و ناکافی بودن این ایدئولوژی برای شناخت جهان، از علل عمده ناکارآمدی ایدئولوژی انقلاب سفید در مشروعیت‌بخشی به نظم موجود بوده است».

## الف) روش پژوهش

منابع پژوهش حاضر از نوع کتابخانه‌ای است. برای گردآوری و تحلیل داده‌ها از روش تحلیل محتوای کیفی با رویکرد قیاسی استفاده شده است. در تحلیل محتوای کیفی به تجزیه و تحلیل محتوای متن پرداخته می‌شود و طی آن داده‌ها خلاصه، توصیف و تفسیر می‌شوند. در رویکرد قیاسی مقوله‌های مدنظر محقق از قبل شکل گرفته‌اند و در متن تنها مصداق آنها جستجو می‌شود. (مؤمنی‌راد و همکاران، ۱۳۹۲: ۲۱۱)

تحلیل محتوای کیفی در شش گام انجام می‌شود که شامل مشخص کردن مسئله، تدوین سؤالات و اهداف، تعریف مفاهیم، نمونه‌گیری و انتخاب واحد تحلیل، کدگذاری و مقوله‌بندی، تحلیل و استنباط نتایج و گزارش می‌شود. (همان: ۲۰۰ ـ ۱۹۹) گام اول و دوم را پیش‌تر تشریح کردیم. مفاهیم گام سوم شامل ایدئولوژی و سه نوع تحریف‌شناختی است که آنها را در بخش مبانی نظری پژوهش تعریف خواهیم کرد. در گام چهارم نمونه ما به متون مکتوبی محدود شده که منابع ایدئولوژی انقلاب سفید هستند و عبارتند از کتاب‌ها و سخنرانی‌های محمدرضا پهلوی (۱۳۴۵، ۱۳۴۷، ۱۳۵۰، ۱۳۵۶) و متون مکتوب شارحان نظریات وی ازجمله خدایار محبی (۱۳۵۳)، زرین قلم (۱۳۴۶)، شفازند (۱۳۵۲)، علومی (بی‌تا)، کاظمی (بی‌تا)، هنرمند (۱۳۴۵). واحد تحلیل ما شامل نمادها، کلمات و مضمون‌هایی است که می‌توانند مصداق مقولات پژوهش باشند. در گام پنجم مقوله‌ها با مفروض گرفتن تحریف‌های اندیشه ایدئولوژیک در نظریه مانهایم تعیین می‌شوند که شامل «عدم‌سازگاری با موقعیت تاریخی، تحریف واقعیّت با توسل به امور مطلق، و ناکافی بودن برای شناخت جهان» خواهند بود که مصادیق این سه تحریف در متن‌های مطالعه شده استخراج و کدگذاری می‌شوند. گام ششم نیز شامل تحلیل‌ها و استنباط‌هایی است که در بخش یافته‌های پژوهش و نتیجه ارائه خواهند شد. بر این اساس ماتریس مفهومی پژوهش به شکل زیر خواهد بود:

---

1. Cognitive Distortions.

| مقوله | تعریف | مثال | کد |
|---|---|---|---|
| عدم‌سازگاری با موقعیت تاریخی | ایدئولوژی مانع از تطبیق انسان با مرحله تاریخی می‌شود. | یک پادشاه واقعی در ایران فقط یک رئیس مملکت نیست بلکه در درجه اول یک معلّم و یک مرشد است، کسی است که نه‌تنها برای ملّت خود راه و پل و سد و قنات می‌سازد بلکه روح و اندیشه و قلب مردم را رهبری می‌کند (پهلوی، ۱۳۴۵: ۳ ـ ۲). | ۱ |
| تحریف واقعیّت با توسل به امور مطلق | مخفی کردن رابطه خود و جهان از طریق تحریف حقایق و افتادن در دام رمانتیک‌اندیشی، آرمانی نمودن و بت ساختن | برای من به‌عنوان ناخدای کشتی سرنوشت کشورم در اقیانوس متلاطم جهان امروز اتکاء به عنایات الهی اساس و بنیاد همه تصمیم‌ها و تلاش‌ها است (پهلوی، ۱۳۵۶: ۱۳ ـ ۱۲). | ۲ |
| ناکافی بودن ایدئولوژی برای شناخت جهان | عدم توانایی اندیشه در توضیح و تحلیل واقعیّت‌های جدید مرتبط به یک موقعیت تاریخی | در مدت ۱۵ سال، کشور از نظر ضوابط پیشرفته اجتماعی در صفوف مقدم کشورهای مترقی جهان قرار گرفته است (همان: ۷۷). | ۳ |

**جدول ۱: ماتریس مفهومی پژوهش**

### ب) پیشینه پژوهش

مقاله حاضر نسبت به پیشینه موجود در مطالعه ایدئولوژی پهلوی دوم دو نوآوری دارد.

نخست اینکه در پیشینه از مؤلفه‌هایی مانند عرفی‌گرایی (ر.ک: بشیریه، ۱۳۸۳)، شبه‌بومی‌گرایی، شبه‌مذهب‌گرایی، شبه دموکراسی‌خواهی (ر.ک: اکبری و بیگدلو، ۱۳۹۰)، و شبه‌مدرنیسم (ر.ک: کاتوزیان، ۱۳۸۶) به‌عنوان اصول ایدئولوژی پهلوی دوم یاد شده که نویسندگان مقاله حاضر معتقدند در ادبیات موجود خلطی میان اصول ایدئولوژیک و نتایج سیاست‌های رژیم در عرصه عمل صورت گرفته و سبب بدفهمی اصول ایدئولوژی آن شده است. به بیان دیگر، در مقاله حاضر روایتی متفاوت از اصول و مؤلفه‌های ایدئولوژی انقلاب سفید ارائه می‌شود که شامل چهار مؤلفه ناسیونالیسم، سلطنت، برنامه انقلاب سفید، و جامعه رؤیایی تمدن بزرگ است.

نوآوری دیگر مقاله، در تحلیل علل ناکامی ایدئولوژی پهلوی دوم است. در این زمینه، اکبری و بیگدلو (۱۳۹۰) عدم انطباق و ناهمسازی عناصر این ایدئولوژی با شرایط زمان و ناسازگاری درونی عناصر آن را از دلایل ناکارآمدی ایدئولوژی پهلوی می‌دانند. می‌توان گفت آنها از یک‌سو نتایج سیاست‌های رژیم را با عناصر ایدئولوژی آن خلط کرده‌اند و ازسوی دیگر توضیح نداده‌اند که این ناهمسازی و ناسازگاری عناصر ایدئولوژیک چگونه سبب ناکارآمدی این ایدئولوژی شده است. به این ترتیب، ما با تأکید بر تحریف‌ها و

کژتابی‌های شناختی موجود در ایدئولوژی انقلاب سفید به بررسی علل ناکارآمدی آن می‌پردازیم که تحلیلی نو از دلایل شکست آن در مشروعیت‌بخشی به نظام سیاسی مستقر خواهد بود.

## ج) مبانی نظری پژوهش

مبانی نظری مقاله حاضر به تعریف ایدئولوژی و تحریف‌های شناختی اندیشه ایدئولوژیک در نظریه کارل مانهایم اختصاص دارد. این مفاهیم، مقوله‌های پژوهش ما را شکل می‌دهند و در تحلیل‌ها بر استخراج مصادیق تحریف‌های شناختی اندیشه ایدئولوژیک در متن‌های ایدئولوژی انقلاب سفید تأکید خواهیم داشت که براساس فرضیه پژوهش عامل اصلی ناکارآمدی این ایدئولوژی در ایفای کارویژه‌های مشروعیت‌بخشی و توجیه‌گری خود بوده است.

## د) ایدئولوژی و تحریف‌های ایدئولوژیک

دولت‌ها با وجود تنوع ساختاری و اهداف گوناگونی که برای خود ترسیم می‌کنند در موضوع تلاش برای حفظ قدرت، اشتراک دارند و برای این هدف از ابزارهای گوناگونی استفاده می‌کنند. نخستین ابزار اعمال و حفظ قدرت استفاده از زور، ابزارهای خشونت، دستگاه پلیسی و نظامی است. این ابزارها عریان‌ترین وجه اعمال قدرت و رایج‌ترین در سیاست هستند. اما هیچ حکومتی نمی‌تواند برای حفظ قدرت تنها بر قوای قهریه تکیه کند. به‌همین‌دلیل حکومت‌ها نیازمند به‌کارگیری ابزارهای غیرمادی اعمال قدرت ازجمله ایدئولوژی و تبلیغات هستند. (نقیب‌زاده، ۱۳۸۵: ۱۴۱) در واقع، حاکمان تلاش می‌کنند تا مشروعیت قدرت خود را بر نظامی ارزشی بنا کنند تا با درهم‌آمیختگی رشته‌های قدرت با ایمان و اعتقاد عمومی، حکومت‌شوندگان با میل خود حاکمیت آنها را بپذیرند. (آصف، ۱۳۸۴: ۴۹)

ایدئولوژی‌ها از مهم‌ترین ابزارهای غیرمادی اعمال قدرت و ایجاد ایمان و اعتقاد عمومی در حکومت‌شوندگان هستند. ایدئولوژی مفهومی گسترده و در عین حال مبهم است که نخستین‌بار در پایان سده هیجدهم دستوت دو تراسی[1] آن را به‌معنای «علم اندیشه‌ها» به‌کار گرفت و تا به امروز متفکران بسیاری تعاریف مختلفی از آن عرضه کرده‌اند. (لارین، ۱۳۸۶: ۱۱) در پژوهش حاضر برای تعریف ایدئولوژی از نظریات کارل مانهایم[2] (۱۸۹۳ ـ ۱۹۴۷)، فیلسوف و جامعه‌شناس آلمانی، استفاده کرده‌ایم که در کتاب ایدئولوژی و اتوپیا[3] (مانهایم، ۱۳۸۰) ارائه شده است.

---

1. Destutt de Tracy.
2. Karl Mannheim.
3. Ideology and Utopia.

مانهایم در بررسی نسبت میان سبک‌های اندیشه و موقعیت موجود اجتماعی معتقد است که در هر دوره‌ای دو نوع سبک اندیشه وجود دارد: اندیشه‌هایی که با نظم موجود سازگار هستند و ایده‌هایی که از مرز نظام موجود فراتر می‌روند و با آن تناسب و توافق ندارند. (همان: ۱۷۴) ایده‌هایی که با شرایط موجود سازگار نیستند به دو دسته ایدئولوژی و اتوپیا تقسیم می‌شوند. اتوپیاها از مرز واقعیّت فراتر می‌روند؛ قیدهای نظام موجود را در هم می‌شکنند و به‌دنبال تغییر نظم موجودند (همان: ۲۵۷) که در پژوهش حاضر مدنظر ما نیستند. در مقابل، ایدئولوژی‌ها سبک‌هایی از اندیشه هستند که به‌دنبال حفظ مناسبات و وضع موجود هستند. به بیان دیگر، مجموعه‌ای از عقاید و نظریه‌ها هستند که گروه‌های حاکم برای توجیه و اعتباربخشی به وضعیت موجود و حفظ قدرت خود ترویج و تبلیغ می‌کنند. ایدئولوژی‌ها این کارویژه را با تحریف واقعیّت انجام می‌دهند. ازاین‌رو مانهایم آنها را «آگاهی کاذب»[1] می‌نامد. (همان: ۲۶۰) به این ترتیب، مانهایم اصطلاح ایدئولوژیک را برای انواع خاصی از تفکرات گرفتار تحریف شناختی به کار می‌برد که از عهده توضیح و تحلیل واقعیّت‌های جدید مربوط به یک موقعیت برنمی‌آیند و می‌کوشند با اندیشیدن به واقعیّت‌ها در مقولات نامتناسب و ناسازگار، واقعیّت‌ها و مناسبات موجود را پنهان و تحریف کنند. (لارین، ۱۳۸۶: ۱۴۰)

درواقع، گاهی گروه‌های حاکم در شیوه تفکر خود ممکن است چنان در بند یک موقعیت قرار بگیرند که دیگر نتوانند واقعیّت‌های مسلّم موجودی که بنیان قدرت و سلطه آنها را ویران می‌کنند، ببینند و درک کنند. این گروه‌ها با ترویج اندیشه‌های ایدئولوژیک، وضعیت جامعه را هم برای خود و هم برای دیگران، دستخوش ابهام می‌کنند و در تلاش برای حفظ وضع موجود، جامعه را به ثبات و سکون می‌کشانند. (مانهایم، ۱۳۸۰: ۸۰)

### هـ) تحریف‌های شناختی در اندیشه ایدئولوژیک

مانهایم معتقد است اندیشه‌های ایدئولوژیک دچار سه نوع تحریف شناختی هستند که سبب می‌شوند توانایی فهم درست موقعیت اجتماعی را نداشته باشند. این تحریف‌ها عبارتند از:

**۱. عدم‌سازگاری با موقعیت تاریخی:** خصلت ایدئولوژیک یک نظریه هنگامی به اثبات می‌رسد که مفاهیم و مقوله‌هایش مانع از تطبیق انسان با یک مرحله تاریخی شوند و عمل به اتکای آن حتی اگر با بهترین نیت‌ها هم همراه باشد در زمینه تاریخی معینی ممکن نباشد. (همان: ۱۴۴ ـ ۱۴۳)

**۲. تحریف واقعیّت با توسل به امور مطلق:** این تحریف زمانی رخ می‌دهد که افراد می‌کوشند روابط

1. False Consciousness.

واقعی‌شان را با خود و جهان مخفی کنند و حقایق را از راه رمانتیک‌اندیشی، آرمانی نمودن و بت ساختن از آنها و به بیان دیگر از راه توسل به تدبیر گریز از خود و از جهان تحریف و از این راه تفسیرهای نادرستی درباره امور سرهم‌بندی کنند. بنابراین، زمانی که بکوشیم تعارض‌ها و بحران‌ها را با پناه بردن به امور مطلوبی که دیگر زیستن در سایه آنها ممکن نیست از میان برداریم دچار تحریف ایدئولوژیک شده‌ایم. برای مثال هنگامی که دست به آفرینش اسطوره‌ها، ستایش عظمت به خودی خود و وفاداری به ایدئال‌ها می‌زنیم اما در عین حال، در رفتار واقعی تابع منافع و مصالح مادی و عینی هستیم، درواقع تلاش می‌کنیم تا منافع خود را زیر نقابی از امور مطلق بپوشانیم. (همان: ۱۴۵)

**۳. ناکافی بودن ایدئولوژی برای شناخت جهان:** ایدئولوژی به‌عنوان صورتی از شناخت برای درک جهان کافی نیست. شناخت مبتلا به این تحریف از عهده توضیح و تحلیل واقعیّت‌های جدید مربوط به یک موقعیت برنمی‌آید و با اندیشیدن با مقوله‌های نامناسب، واقعیّت‌ها را پنهان و یا تحریف می‌کند. (همان: ۱۴۶) مانهایم می‌گوید نمونه این مورد را می‌توان «در آن زمین‌داری مشاهده کرد که املاکش را به مؤسسه‌ای سرمایه‌داری تبدیل کرده اما هنوز می‌کوشد که روابطش را با کارگران و نقش خود را در این مؤسسه با توسل به مقولات نظام پدرسالاری سامان دهد». (همان)

## و) ایدئولوگ‌های ایدئولوژی انقلاب سفید

هر ایدئولوژی به ایدئولوگ‌هایی نیاز دارد تا آن را تأسیس کنند و شرح و بسط دهند. ایدئولوژی انقلاب سفید تنها یک ایدئولوگ دارد (آصف، ۱۳۸۴: ۳۲۲) و دیگر شارحان آن تنها بر نظریات این تک ایدئولوگ حاشیه‌هایی نوشته‌اند.

محمدرضا پهلوی به‌عنوان ایدئولوگ محوری نظام سیاسی پهلوی به تدوین یک ایدئولوژی در مجموعه کتاب‌های منتشر شده به‌نام خود دست زد و به‌همین‌دلیل منابع و روایت اصلی و محوری این ایدئولوژی را باید در آثار او جستجو نمود. شاه طی سه مرحله و در قالب سه کتاب مأموریت برای وطنم (۱۳۳۹)، انقلاب سفید (۱۳۴۵) و بسوی تمدن بزرگ (۱۳۵۶) کار تدوین این ایدئولوژی را انجام داد.

نگرش ایدئولوژیک وی معطوف به سه ویژگی خاص، یعنی نگاه به گذشته و حال، تبیین وضع موجود، و ارائه طرحی از جامعه آینده بود که طی سه مرحله، در سه مقطع و در سه مجلد نوشته شد و به کتاب مقدس شاهنشاهی به اصطلاح مدرن ایران بدل گردید. (پهلوی، ۱۳۵۶: ۶؛ آصف، ۱۳۸۴: ۳۲۲) این سه اثر متن و منبع اصلی ایدئولوژی انقلاب سفید هستند و مفسرانی مانند رضا علومی، منوچهر خدایار محبی، علی زرین قلم، منصور شفازند، جعفر شاهید، منوچهر هنرمند و محمد کاظمی به شرح این ایدئولوژی پرداخته‌اند که درواقع چیزی جز تکرار و حاشیه‌نویسی بر سخنان شاه ارائه نکرده‌اند.

شاه تدوین یک ایدئولوژی را وظیفه‌ای ملّی برای خود تلقی می‌کرد و حتی آن را نوعی «عبادت» می‌شمرد. زیرا معتقد بود که «وضع خاص شاهنشاهی ایران ایجاب می‌کند که یک شاه واقعی در این کشور، نه‌تنها رئیس کشور بلکه در عین حال یک مرشد و یک معلّم برای ملّت خویش باشد». وی برای خود رسالت ارشاد و تعلیم ملّت را قائل بود و این امر را با ادعای آشنایی با مسائل ملّی و بین‌المللی کشور و نیز نقشی که در طراحی و بنیانگذاری انقلاب اجتماعی ایران داشته، توجیه می‌کرد. (پهلوی، ۱۳۵۶: ۱۸ ـ ۱۷)

روند تدوین ایدئولوژی از کتاب ***مأموریت برای وطنم*** شروع می‌شود که در سال ۱۳۳۹ منتشر شد. شاه هدف اولیه از نوشتن این کتاب را «ثبت خاطرات و سرگذشت زندگی خود» ذکر می‌کند و در آن علاوه بر شرح خاطرات، به بحث در مورد تاریخ ایران و افتخارات و عظمت گذشته ایرانیان می‌پردازد. او ضمن اشاره به مشکلات و مسئله عقب‌ماندگی کشور، چهره پادشاه نیک‌اندیشی را به خود می‌گیرد که از ناکامی‌ها و عقب‌افتادگی‌های اقتصادی ـ اجتماعی کشورش ناخشنود و همواره در اندیشه اجرای اصلاحات و نجات وطن است. (پهلوی، ۱۳۳۹) وی بعدها هدف خود از نگارش این کتاب را تشریح آنچه برای آشنایی با گذشته و آگاهی بر وضع ایران تا سال ۱۳۳۹ ضروری بود ذکر می‌کند. (پهلوی، ۱۳۴۵: ۱)

پس از آغاز اصلاحات در قالب آنچه «انقلاب بدون خشونت و خون‌ریزی» و «انقلاب سفید شاه و ملّت» نامیده می‌شد، شاه دومین اثر خود یعنی انقلاب سفید را منتشر کرد. وی هدف از نوشتن این کتاب را «روشن کردن اصول انقلاب سفید به‌عنوان منشور اجتماع آینده» اعلام کرد و در آن به تبیین و توجیه دستاوردهای اصلاحات و وضع موجود مملکت پرداخت. (همان) بخش عمده‌ای از کتاب به تشریح اوضاع کشور و همچنین برنامه‌هایی که باید اجرا شود اختصاص دارد و شاه از اصول انقلابی سخن می‌گوید که در برگیرنده «اصلاحات وسیع اجتماعی، سازندگی اقتصادی توأم با اقتصاد دموکراتیک، پیشرفت‌های فرهنگی، همکاری بین‌المللی، احترام به معتقدات معنوی و آزادی‌های فردی و اجتماعی است». (همان: ۲)

سومین اثر شاه، ***بسوی تمدن بزرگ*** در اواخر حکومت پهلوی منتشر شد. این کتاب کامل‌ترین روایت از ایدئولوژی انقلاب سفید را عرضه می‌کند و ادامه مباحث انقلاب سفید است. با این تفاوت که با توجه به اجرای اصلاحات، به آینده نظر دارد. کتاب با شرحی از گذشته ایران آغاز می‌شود و شاه پس از شرح دوران انحطاط کشور پیش از سلطنت پهلوی، آغاز سلطنت پدرش را شروع عصر نوین ایران می‌داند اما این دوره را تا مرداد ۱۳۳۲ دوره «تلاش برای خنثی کردن آثار منفی گذشته و استقرار یک وضع عادی امنیتی، اقتصادی و اجتماعی» می‌نامد. به‌طوری‌که «عملاً وقت کافی برای سازندگی وجود نداشت». وی ادعا می‌کند که دوران واقعی تلاش در راه سازندگی و پیشرفت «به‌طورکلی از ۲۸ مرداد ۲۵۱۲ [۱۳۳۲] و به‌طور قاطع از ۶ بهمن ۲۵۲۱ [۱۳۴۱] آغاز شده است». (پهلوی، ۱۳۵۶: ۱۱) شاه در ادامه به بررسی

عوامل پیروزی انقلاب سفید می‌پردازد و «شرایط مساعد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و پیوند استوار ملّت با مرکز فرماندهی خویش» را عامل این موفقیت می‌داند. (همان: ۱۲ ـ ۱۱)

در این کتاب، پس از ارائه تصویری از گذشته و اصول و نتایج انقلاب سفید، شاه به طرح ویژگی‌ها و مبانی نظری یک «تمدن بزرگ» می‌پردازد که جلوه‌ای کامل از «تمدن شکوهمند آریایی» خواهد بود. (همان: ۲۳۴ ـ ۲۲۸) این تمدن بزرگ یکی از اجزای مهم ایدئولوژی انقلاب سفید است و نقش جامعه رؤیایی آینده را در آن بازی می‌کند و به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های مهم توجیه اصلاحات و وضع موجود شمرده می‌شود.

## ز) مؤلفه‌های ایدئولوژی انقلاب سفید

در این بخش و به‌عنوان مقدمه‌ای برای ورود به بحث تحریف‌های شناختی ایدئولوژی انقلاب سفید، نیاز است تا به‌طور مختصر اصول و مؤلفه‌های این ایدئولوژی تشریح شود. این ایدئولوژی از چهار مؤلفه «ناسیونالیسم، نظام شاهنشاهی، اصول انقلاب سفید و جامعه آرمانی تمدن بزرگ» شکل گرفته است.

### ۱. ناسیونالیسم

ناسیونالیسم مهم‌ترین و محوری‌ترین مؤلفه شکل‌دهنده ایدئولوژی انقلاب سفید است که خصلتی فرهنگی ـ محافظه‌کار دارد و بدون توجه به مدرن بودن این آموزه و مغایرت رهیافت شناخت سیاسی آن با مجموعه رهیافت‌های شناخت سیاسی سنتی، منابع هویّتی خود را در گذشته‌ای دور و در تعلقات قومی ـ سیاسی غیرمدرن جستجو می‌کند. این نوع ناسیونالیسم خواهان حفظ وضع موجود است؛ بر تاریخ و سنت‌های ملّی تأکید دارد و با نگاه به گذشته و توسل به تاریخ، عصر طلایی و گذشته پرشکوه ملّی را در اذهان زنده می‌کند. (هیوود، ۱۳۷۹: ۳۰۲ ـ ۳۰۱) در این ناسیونالیسم از مهم‌ترین رکن ملّیت، یعنی اراده و حاکمیت ملّی، اثری در تعیین شئون ملّی دیده نمی‌شود و به‌جای آن، اراده فرد یا مجموعه‌ای از افراد است که در تنظیم ارکان ملّی نقش اصلی را ایفا می‌کنند. در نظام سیاسی پهلوی این نقش بر عهده شخص شاه بود که خود را عامل ملّیت و مظهر وحدت ملّی معرفی می‌کرد. (آصف، ۱۳۸۴: ۳۲۵)

### ۲. سلطنت و نظام شاهنشاهی

در ایدئولوژی انقلاب سفید، سلطنت و نظام شاهنشاهی مهم‌ترین مظهر ناسیونالیسم ایرانی تلقی می‌شود. نظام شاهنشاهی در این اندیشه اساس هویّت ملّی ایرانی است که براساس آن «هیچ تحول و تغییر ریشه‌داری در کشور امکان‌پذیر نیست، مگر آنکه در قالب کلی نظام شاهنشاهی و منطبق با اصول

بنیادین آن باشد». (پهلوی، ۱۳۵۶: ۲۴۴) سلطنت یک ضرورت تاریخی، عامل بقا و دوام فرهنگ و تمدن ایرانی، اصلی ابدی و دائمی است که حافظ ارکان ملّیت ایرانی و رکن ذاتی هویّت ملّی محسوب می‌شود. (هنرمند، ۱۳۴۵: ۲) شاه در این ایدئولوژی به مثابه قاضی، رهبر و داور میان اقشار و طبقات اجتماعی ایران، مرشد و معلّم ملّت و مهم‌تر از همه «سایه خدا» تلقی می‌شود. (پهلوی، ۱۳۵۶: ۱۸ ـ ۱۷) این دیدگاه نسبت به شاه و نهاد سلطنت اساس نظم سیاسی مطلوب در ایدئولوژی انقلاب سفید است.

**۳. برنامه اصلاحات انقلاب سفید**

مؤلفه سوم ایدئولوژی انقلاب سفید، الگوی توسعه‌ای است که از اوایل دهه ۱۳۴۰ در کشور اجرا شد و بخش مهمی از متون ایدئولوژیک آن به تشریح و تبیین دستاوردها و ویژگی‌های این الگو اختصاص دارد. انقلاب سفید در ابتدا شش اصل داشت که در همه‌پرسی ششم بهمن ۱۳۴۱ تصویب شد، اما تا سال ۱۳۵۶ به‌تدریج با اضافه شدن اصولی دیگر، بدون همه‌پرسی جدید، تعداد اصل‌های آن به ۱۹ رسید. شاه علت افزایش اصول را این می‌دانست که «انقلاب سفید ایران هرگز متوقف نمی‌شود و به‌همین‌دلیل شش اصل نخستین آن به ۱۹ اصل رسیده است». (همان: ۷۶) وی در ***انقلاب سفید*** و ***بسوی تمدن بزرگ*** این اصول را شرح می‌دهد و به بررسی نتایج آنها می‌پردازد که البته تنها بر آثار و نتایج مثبت تأکید دارد.

**۴. جامعه آرمانی «تمدن بزرگ»**

شاه در ***بسوی تمدن بزرگ*** به طراحی یک تمدن نوین خیالی ایرانی ـ آریایی می‌پردازد که بر مبنای اصول انقلاب شاه و ملّت در آینده باید محقق شود. وی رساندن ملّت ایران به تمدن بزرگ را بالاترین آرزوی خود و رهبری کشور در این راه را اساسی‌ترین وظیفه خود می‌داند. (همان: ۲۲۸) شاه ادعا می‌کرد که این تمدن بزرگ در پایان قرن بیستم شکل خواهد گرفت و ایران در آن زمان به کشوری توسعه‌یافته و پیشرفته تبدیل و لقب «پنجمین کشور صنعتی جهان» را به خود اختصاص خواهد داد. (همان: ۲۳۵) در تمدن بزرگ، نظام سیاسی بر سه پایه «سیاست مستقل ملّی، دفاع از امنیت و حاکمیت کشور، و سیاست جهانی صلح و تفاهم» استوار خواهد بود که در آن «نظام شاهنشاهی پایه استوار تمدن بزرگ ایران و نگاهبان نیرومند همه ارزش‌های این تمدن و تمام پیشرفت‌ها و دستاوردهای مادی و معنوی آن» خواهد بود. (همان: ۲۶۷ ـ ۲۶۶)

## ح) تحریف‌های شناختی ایدئولوژی انقلاب سفید

در ایدئولوژی انقلاب سفید می‌توان هر سه نوع تحریف شناختی اندیشه ایدئولوژیک در نظریه مانهایم را

دید. این تحریف‌ها سبب ناتوانی این ایدئولوژی در فهم درست موقعیت تاریخی و در نتیجه ناکامی آن در اجرای کارویژه‌های خود در مشروعیت‌بخشی به وضع موجود شدند. در ادامه به بررسی مبسوط این تحریف‌های شناختی در ایدئولوژی انقلاب سفید می‌پردازیم.

**۱. عدم‌سازگاری ایدئولوژی انقلاب سفید با موقعیت تاریخی**

مانهایم معتقد است مفاهیم و مقوله‌های اندیشه ایدئولوژیک مانع از تطبیق انسان با یک مرحله تاریخی می‌شوند. تحریفی که نشان‌دهنده ناسازگاری ایدئولوژی با موقعیت تاریخی و زمان خود است. در ایدئولوژی انقلاب سفید این عدم‌سازگاری با موقعیت تاریخی را می‌توان در مؤلفه سلطنت و نظام شاهنشاهی دید. مفاهیم و مقولات شاهنشاهی و ظل‌اللهی سلطنت با موقعیت تاریخی کشوری که به سرعت در حال تغییر و حرکت به سمت مدرن شدن بود همخوانی نداشت. عجیب‌تر آنکه این حرکت به سمت مدرنیسم حاصل الگوی توسعه و سیاست‌های رژیم پهلوی بود. درواقع، تضاد موجود میان عناصر مدرن و پیشامدرن ایدئولوژی انقلاب سفید به این تحریف موجود در آن دامن می‌زد.

در این اندیشه، سلطنت و شخص شاه به‌گونه‌ای به تصویر کشیده می‌شوند که با موقعیت تاریخی زمان خود همخوانی ندارند. سلطنت در اینجا یک «ضرورت تاریخی» در جامعه ایران تصور می‌شود. چراکه ادعا می‌شود بزرگترین نقش را در وحدت جامعه ایرانی ایفا کرده و عامل بقای جامعه و ملّت در طول ۲۵۰۰ سال تاریخ آن بوده است. شخص شاه و مقام سلطنت در این اندیشه پیونددهنده گروه‌های مختلف زبانی ـ قومی و حافظ وحدت محسوب (همان: ۳۴ ـ ۳۳) و ادعا می‌شود که نظام شاهنشاهی امروز بیش از گذشته پاسخ‌گوی مسائل و نیازهای مردم ایران است. (علومی، بی‌تا: ۴۵) شاه معتقد بود در طول ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی، سلطنت «بزرگترین عامل وحدت ملّی و سیاسی ایران» بوده و در این زمان خود را «عامل و مظهر وحدت و تمامیت ایران» می‌دانست. (پهلوی، ۱۳۵۰: ۳۳۴) ازسوی دیگر، شارحان این ایدئولوژی، نظام شاهنشاهی را به‌عنوان اصلی ابدی و دائمی، حافظ ارکان ملّیت و رکن ذاتی هویّت ملّی قلمداد می‌کردند. بر این اساس، ملّت، هویّت خود را از نظام شاهنشاهی می‌گیرد و این نظام روح و جوهر حاکمیت و وحدت ملّی است و ملّت برای رشد، بالندگی و تداوم حیات چاره‌ای جز اتکا به این نیروی معنوی ندارد و اندیشه پیشرفت، ترقی، بقا و جاودانگی خود را باید در این نظام جستجو کند. (آصف، ۱۳۸۴: ۳۲۸ ـ ۳۲۷)

علاوه‌براین، الگوی توسعه رژیم سبب تغییرات عمده‌ای در ساختار اجتماعی و اقتصادی ایران و ظهور و گسترش نیروهای اجتماعی جدیدی شد که به دنیای مدرن تعلق داشتند. این نیروهای جدید که حامل آرمان‌هایی نو بودند با جنبه‌های پیشامدرن ایدئولوژی انقلاب سفید که با موقعیت تاریخی ناسازگار بودند

تعارض داشتند. شاه مظاهر اجتماعی و اقتصادی مدرنیته مانند بازار آزاد، آزادی‌های اجتماعی، نهادهای مدرن آموزشی و اداری را پذیرفته بود و سعی در توسعه آنها داشت، اما در حوزه سیاست با ترویج انگاره‌های سنتی درباره جایگاه سلطنت، ترکیبی نامتجانس و ناهمخوان از مفاهیم مدرن و سنتی ایجاد کرده بود. براساس این انگاره‌های سنتی و پیشامدرن، شاه به‌عنوان رهبر، قاضی عالی و داور، رابط همه اقشار و طبقات اجتماعی ایران معرفی می‌شود که از منافع طبقه خاصی دفاع نمی‌کند. (علومی، بی‌تا: ۲۱)

محمدرضا پهلوی وظیفه ملّی و میهنی خود می‌دانست تا نقش «مرشد» و «معلّم» ملّت را ایفا کند. (پهلوی، ۱۳۴۵: ۳ ـ ۲) در این ایدئولوژی، شاه در نقش رهبر قوای سه‌گانه تصویر می‌شود که در عین حال به‌عنوان رهبر انقلاب ایران به ملّت خویش آموزش می‌دهد که چگونه برای دفاع از حقوق خود قیام، پایداری و وفاداری کنند و پیروز شوند. (علومی، بی‌تا: ۲۳) علومی در این زمینه می‌نویسد:

> شاه کسی است که با تماس نزدیک با طبقات و قشرهای اجتماعی، خود ریشه دردها را شناخته و بر اثر معلومات مبسوطی که درباره تطوّر فرهنگ و تمدن ملل دارا است و در نتیجه واقع‌بینی و درک تطوّر تاریخی و اجتماعی ایران و جهان بدون هیچ‌گونه تردید و هراس از طبقات پوسیده و مرتجع، پیروزترین انقلاب اجتماعی و تاریخی را بدون خون‌ریزی و با انسانی‌ترین روش تحقق بخشیده‌اند. (همان: ۲۱)

به‌همین‌دلیل علومی معتقد است که برای بررسی جامعه ایران نمی‌توان به مدل‌های طبقاتی استناد کرد؛ زیرا سلطنت «قدرت فائقه‌ای مافوق طبقات» است و شخص شاه:

> از نخستین روزهای سلطنت برای دفاع از منافع اکثریت جامعه و توده مردم تلاش و کوشش خستگی‌ناپذیر مبذول می‌فرمایند و این تلاش با تحقق انقلاب بهمن ۱۳۴۱ تجلی خاصی یافته است. (همان: ۴۸ ـ ۴۷)

در این اندیشه، شاه با انگاره کاملا سنتی و پیشامدرن «ظل الله یا سایه خدا» فهمیده می‌شد. به این ترتیب، شاه از یک‌سو خود را رهبر کشوری در حال مدرن شدن می‌دانست و ازسوی دیگر خود را با برداشتی کاملاً سنتی، به‌عنوان معلّم، مرشد و مالک‌الرقاب مردم تلقی می‌کرد. مردمی که جز پیروی و حرکت در مسیری که وی تعیین می‌کرد انتخاب و اختیار دیگری نداشتند. واضح است که این انگاره ـ که ریشه در استعاره شبان ـ رمه در باورهای سنتی شاهنشاهی ایرانی دارد ـ در حوزه سیاست با زمانه و موقعیت تاریخی که در آن ترویج می‌شد همخوانی نداشت و مفاهیم مدرنی مانند شهروندی، پاسخ‌گویی حکومت و اصل نمایندگی که به‌نوعی روح و رویکرد زمانه و خواست جامعه در حال نو شدن ایران بود، با ایده سلطنت پهلوی تعارض داشت.

**۲. تحریف واقعیّت‌ها با توسل به امور مطلق در ایدئولوژی انقلاب سفید**

تحریف واقعیّت با توسل به امور مطلق زمانی رخ می‌دهد که یک شیوه تفکر تعارض‌ها و بحران‌های موجود را با پناه بردن به امور مطلوبی که دیگر زیستن در سایه آنها ممکن نیست پنهان و در سایه اسطوره‌سازی و افسانه‌پردازی و آرمانی ساختن امور، روابط خود با جهان را مخفی و تحریف کند. ایدئولوگ‌های انقلاب سفید تلاش می‌کردند تا تعارض‌های موجود در نظام سیاسی را با پناه بردن به امور مطلق و در قالب روایت‌های شووینیستی و باستان‌گرا پنهان کنند. دو مؤلفه «ناسیونالیسم و نظام شاهنشاهی» در این ایدئولوژی گرفتار چنین تحریفی بودند.

شارحان ایدئولوژی پهلویسم با طرح گذشته‌ای آرمانی، تأکید بر تاریخ ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی که خود نوعی تحریف تاریخ ایران بود، اسطوره‌پردازی درباره تاریخ باستان و تأکید بر سلطنت به‌عنوان مظهر و عامل عظمت گذشته ایران، به اسطوره‌پردازی و بت‌سازی می‌پرداختند تا با پناه بردن به آنها، تعارضات و بحران‌های موجود را پنهان و یا به خیال خود آنها را حل کنند. ایدئولوژی انقلاب سفید می‌خواهد عظمت و شکوه گذشته ایران را احیا کند و یادآور می‌شود پادشاهان ایران چنین عظمتی را در طول تاریخ ایجاد کرده‌اند. بازتولید فرهنگ و اسطوره‌های ایران باستان که به‌طور مشخص از قرن نوزدهم در میان روشنفکران آغاز شده بود و در زمان رضاشاه سخت مورد تشویق قرار گرفت، در این دوره نیز پی‌گیری شد (هالیدی، ۱۳۵۸: ۶۷) و سبب اغراق‌های تاریخی، اسطوره‌سازی، کهنه‌پرستی، تبلیغ و احیای ارزش‌های سیاسی سنتی در قالب هنجارهای سیاسی مدرن شد.

توسل به امور مطلق و بت‌سازی از سلطنت و شخص شاه را می‌توان در استفاده محمدرضاشاه از مفاهیم مذهبی و ادعای مؤید بودن به عنایات الهی نیز دید. او ادعا می‌کرد که اراده‌ای مافوق بشری این رسالت رهبری ملت را به وی محول کرده است. (پهلوی، ۱۳۵۶: ۱۴) با آغاز عصر اصلاحات و تثبیت قدرت دربار، شاه تمایل پیدا کرد تا به‌عنوان وارث شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله، خود را دارای اقتداری فراانسانی و خدشه‌ناپذیر بداند. به این ترتیب، شاه چهره یک کاریزمای رویین‌تن را به خود گرفت که با تأیید ماورایی و فرّ ایزدی از جمیع بلایا و دشمنی‌ها مصون مانده تا سکان‌دار عرصه اصلاحات و ایران مدرن باشد. به این ترتیب، شاه خود را مؤید به «عنایات و تأییدات کامله الهی» معرفی می‌کرد. یک «نیمه‌خدا» که خدا همواره یاور اوست و در جریان یک جبر خلل‌ناپذیر تاریخی رسالت رهبری کشور و اصلاحات به او تفویض شده است. (آصف، ۱۳۸۴: ۳۴۰) در همین زمینه شاه در کتاب ***مأموریت برای وطنم*** می‌نویسد:

> از شش سالگی اعتقاد پیدا کردم که خدای بزرگ مرا پیوسته در کنف حمایت خود قرار داده است. (پهلوی، ۱۳۵۰: ۹۶)

او در ادامه از اتفاقاتی مانند نجات یافتن از ترور نافرجام بهمن ۱۳۲۷ و «معجزه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲» نام می‌برد و آنها را نشانه حمایت خدا از خود و دوام سلطنتش می‌داند. (ازغندی، ۱۳۸۲: ۲۵۸)

علاوه بر این، در این کتاب شاه خاطراتی از دوران کودکی خود نقل می‌کند که در آنها با شخصیت‌های روحانی و ائمه اطهار﵇ ملاقات‌هایی داشته است. (پهلوی، ۱۳۵۰: ۹۹ ـ ۹۶) در ادامه همین تصور است که شاه در ***بسوی تمدن بزرگ*** خود را در تصمیم‌گیری‌ها متکی به عنایات الهی می‌داند و می‌نویسد:

> احساس قلبی من این است که مشیّت کامله خداوند مرا ـ که اگر چنین نبود قدرتی جز قدرت عادی یک فرد انسانی نداشتم ـ به‌عنوان رهبر این ملّت در دوران سرنوشت‌ساز امروز جهان، مأمور ایفای این رسالت فرموده است. (همو، ۱۳۵۶: ۱۳)

ازسوی دیگر، این اندیشه دچار نوعی آناکرونیسم[1] یا زمان‌پریشی نیز بود. به این معنا که رویدادها و واقعیّت‌های گذشته جامعه ایرانی را با ارزش‌های جهان مدرن تحلیل می‌کرد و تمرکز اصلی آن بر اثبات این بود که بسیاری از ایده‌های مدرن ازجمله ملّت، ملّی‌گرایی، حقوق بشر و دموکراسی را می‌توان در گذشته ایران بویژه در دوران باستان ریشه‌یابی کرد. این زمان‌پریشی سبب تحریف تاریخ ایران از یک‌سو و بدفهمی و عدم درک سیر تاریخی شکل‌گیری مفاهیم و الزامات مقولات مدرن می‌شد. شاه، مدرنیته و دستاوردهای آن را ستایش می‌کرد، از دموکراسی، حقوق بشر و انتخابات آزاد صحبت و تلاش می‌کرد تا بسیاری از این مقولات و ارزش‌های مدرن را دارای سابقه‌ای دیرین در تاریخ ایران نشان دهد اما در عین حال، در واقعیّت همچون پادشاه باستانی مستبد رفتار می‌کرد و این نفی همه ارزش‌های مدرنی بود که آنها را ایرانی می‌دانست و می‌ستود. در این نگاه، هر پدیده مهم هویّت‌ساز ملّی می‌توانست از عصر شاهان هخامنشی و ساسانی و پادشاهان باستانی آغاز شود و خاستگاه و منطق توصیفی هر ایده مدرن به عصر دولت ـ شاهی قابل تعمیم بود. برای نمونه شاه در مورد ناسیونالیسم معتقد بود که این مفهوم در ایران تازگی ندارد و آن را به اعصار باستانی تعمیم می‌داد. وی می‌گفت:

> فکر ناسیونالیسم مردم ایران را از زمان کوروش کبیر به جنبش و هیجان آورده است. کشور شاهنشاهی ایران اولین امپراتوری حقیقی و ناسیونالیستی جهان بوده است. (آصف، ۱۳۸۴: ۳۳۰؛ پهلوی، ۱۳۵۰: ۲۳۸)

این دیدگاه را به‌صورتی دقیق می‌توان در نوشته‌های منصور شفازند دید. وی دراین‌باره می‌نویسد:

---

1. Anachronism.

> ناسیونالیسم پدیده‌ای نبود که مانند دانش و فن جدید یکسره از مغرب‌زمین به ایران راه یافته باشد. پیش از پیدایش فلسفه ناسیونالیسم در اروپا، عناصر سازنده آن در ایران وجود داشتند. (شفازند، ۱۳۵۲: ۴۴)

درواقع، شاه و شارحان ایدئولوژی پهلویسم قادر به درک ناسیونالیسم در مفهوم مدرن آن نبودند. ناسیونالیسم به‌عنوان ایده‌ای مبتنی بر حاکمیت و منافع ملّی و به رسمیت شناختن مردم به‌عنوان شهروندان دولتی ملّی در نگاه آنها جایی نداشت. آنها ایران را در قالب یک قلمرو پادشاهی تصور می‌کردند که ساکنان آن اتباع یا رعایا هستند و هویّت ایرانی را در وفاداری به سلطنت و سنت‌های ایران باستان می‌دیدند. بدون اینکه توجه کنند این سنت‌های باستانی با مقتضیات زمانه و وضعیت ملتی که به سرعت در حال حرکت به سمت مدرن شدن بود و مطالبات متفاوتی در سر می‌پروراند، سازگار نیست.

**۳. ناکافی بودن ایدئولوژی انقلاب سفید برای شناخت جهان**

با اوصافی که رفت، ایدئولوژی انقلاب سفید با سویه‌های باستان‌گرایانه، خطای آناکرونیستی، اسطوره‌سازی، عدم توجه به وضع موجود، عدم توجه به بحران‌ها و نیازهای جامعه ایرانی و تحولات جهانی نمی‌توانست جهان اطراف خود، به‌ویژه جامعه ایران را درک کند و از عهده توضیح و تحلیل واقعیّت‌های جدید جامعه ایرانی برآید. درواقع، با تغییر ساختار جامعه ایران و ورود مظاهر مدرن، ایدئولوژی مبتنی بر سلطنت و ناسیونالیسم فرهنگی ـ محافظه‌کار، دیگر برای شناخت جهان کافی نبود. نسل نو و طبقات نویی که از دل «انقلاب ششم بهمن» سربرآورده بودند، آرمان‌ها و سوداهایی داشتند که ایدئولوژی و سیاست‌های رژیم نمی‌توانست پاسخ‌گوی آنها باشد. ازسوی دیگر، با غرق شدن در تبلیغات مثبت و اغراق‌آمیز درباره نتایج الگوی توسعه و سیاست‌های اصلاحی، عملاً رژیم از دیدن بحران‌های حاصل از این الگو و چالش‌ها، کمبودها و محرومیت‌های موجود در جامعه ناتوان بود. ناتوانی در دیدن مسائل و بحران‌های جامعه را می‌توان در سخنرانی‌ها و نوشته‌های محمدرضا پهلوی دید که مملو از اغراق و بزرگ‌نمایی دستاوردهای اصلاحات و انقلاب خودخوانده شاه و ملّت بود. شاه اصول انقلاب سفید را حاکم بر زندگی مردم ایران و راهنمای جامعه در مسیر پیشرفت می‌دانست (پهلوی، ۱۳۵۶: ۱۸۳) و در بررسی نتایج آن ادعا می‌کرد:

> مدت ۱۵ سال، کشور از نظر ضوابطِ پیشرفته اجتماعی در صفوف مقدم کشورهای مترقی جهان قرار گرفته است. دموکراسی پیشرو سیاسی با دموکراسی اقتصادی و اقتصاد دموکراتیک ترکیب شد و عدالت اجتماعی، عدالت قضایی را تکمیل کرد. وحدت

> ملّی اعاده گردید و تفرقه و پراکندگی جای خود را به پیوستگی استوار ملّی داد ... و نهضت سازندگی و آبادانی ... شرق تا غرب و شمال تا جنوب مملکت را فرا گرفته است. (همان: ۷۷)

در متون ایدئولوژی انقلاب سفید، تحلیل واژه «انقلاب» و «سفید» سرآغاز بسیاری از بحث‌ها و اغراق‌ها درباره اصلاحات رژیم است. علومی معتقد بود در ایران آنچه از بهمن ۱۳۴۱ آغاز شده «دگرگونی ژرف و راستین روابط اجتماعی و تولیدی است و با این کیفیت یک انقلاب به‌معنای حقیقی محسوب می‌شود». (علومی، بی‌تا: ۱۱) ازسوی دیگرشارحان، واژه «سفید» را اشاره به بدون خون‌ریزی و خشونت بودن می‌دانند. از نظر آنها هر انقلابی هدفش این است که جامعه و محیط خود را تغییر یا بهبود ببخشد و به‌طور معمول با خون‌ریزی و خشونت همراه است. (زرین قلم، ۱۳۴۶: ۳۹) به‌همین‌دلیل، منطق انقلاب سفید را با انقلاب فرانسه و اکتبر متفاوت می‌دانند و عدم وجود خشونت و اعمال زور در راه تحقق انقلاب سفید را وجه تمایز و حتی برتری آن نسبت به انقلاب‌های دیگر تلقی می‌کنند. (خدایارمحبی، ۱۳۵۳: ۱۵۶؛ علومی، بی‌تا: ۱۵) علاوه بر این، ویژگی دیگری که بر آن تأکید می‌شود «بومی و ایرانی بودن» یا «اصالت» انقلاب سفید است که مشخص نیست بر چه اساسی این ویژگی‌ها به مجموعه اصلاحاتی که برای مدرن شدن جامعه ایران اجرا شده، اطلاق گردیده است. شاه در همین زمینه می‌نویسد:

> این انقلاب در درجه اول یک انقلاب ایرانی و منطبق با روح و سنن ایرانی بود. ما این انقلاب را به‌صورت یک کالای وارداتی تحویل ملّت ندادیم. زیرا اصولا شأن ملّت ما که خود در طول هزاران سال خلّاق فکر و فلسفه و منطق بوده است این نیست که در این مورد جامه عاریت دیگران را بر تن کند. (پهلوی، ۱۳۴۵: ۲۲)

کاظمی نیز معتقد است «ایدئولوژی انقلاب شاه و ملّت با توجه به جنبه‌های منفی ایدئولوژی‌های دو سیستم جهانی» از هیچ یک تقلید نکرده و سیستم خاص خود را با توجه به ویژگی‌های ملّی ایران تأسیس کرده است. (کاظمی، بی‌تا: ۶۴) از دیدگاه زرین‌قلم نیز این انقلاب کاملاً منطبق با روحیات و خواسته‌های ساکنان ایران بوده و انقلابی اصیل است که رنگ و بوی ایرانی دارد و در عین حال با جریان‌های امروز جهان نیز هماهنگ است:

> انقلابی که از کسی یا جایی اقتباس نشده و تقلیدی نیست و در عین حال دنیا به آن به دیده تحسین و تأیید می‌نگرد. (زرین‌قلم، ۱۳۴۶: ۱۱۸)

با کمی دقت در این ادعاها، بی‌اساس بودن آنها کاملاً واضح است. مجموعه اصلاحاتی که هیچ

سابقه‌ای در تاریخ ایران نداشته را از یک‌سو اصیل، بومی و ایرانی می‌نامیدند و سویه مدرن و غربی آنها را پنهان می‌کردند و ازسوی دیگر، به اصلاحات در عرصه سیاسی و عبور از نظم سیاسی مبتنی بر نظریه‌های سنتی حکمرانی و سلطنت استبدادی، اعتنایی نداشتند.

ایده تمدن بزرگ نیز بیشتر از آنکه مبتنی بر واقعیّت‌های جامعه ایران باشد، حاصل بلندپروازی‌های شاه بود. دستگاه تبلیغاتی رژیم با نوید رسیدن به «دروازه‌های تمدن بزرگ» و در عین حال پنهان کردن عقب‌ماندگی‌ها و محرومیت‌های گسترده کشور در پی کسب مشروعیت برای نظام حاکم بود. شاه در توصیف تمدن بزرگ می‌نویسد:

> تمدن بزرگ یعنی تمدنی که در آن بهترین عناصر دانش و بینش بشری در راه تأمین عالی‌ترین سطح زندگی مادی و معنوی برای همه افراد جامعه به کار گرفته شده باشد. تمدنی که در آن دستاوردهای بدیع علم و صنعت و تکنولوژی با ارزش‌های عالی و معنوی و با موازین پیشرفته عدالت اجتماعی درآمیخته باشد. (پهلوی، ۱۳۵۶: ۲۲۹)

شاه این تمدن را کامل‌ترین درخشش تمدن ایرانی می‌پنداشت که جلوه‌ای از آنچه تمدن شکوهمند آریایی می‌خواند خواهد بود. (همان: ۲۳۵) علاوه بر این ایده‌پردازی‌ها، آنچه از وضعیت و روندهای اقتصادی، اجتماعی و عمومی جامعه ایران در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ می‌توان فهمید، نشان می‌دهد این ادعاها بیشتر از آنکه مبتنی بر واقعیّت‌های جامعه ایران باشد، بر بلندپروازی‌های خام و پنهان کردن واقعیّت‌های موجود مبتنی است که نشانه گرفتاری ایدئولوژی انقلاب سفید در دام تحریف‌های شناختی عمیق است. گویا شاه از تغییرات و بحران‌هایی که سیاست‌های توسعه نامتوازن وی در جامعه پدید آورده، بی‌اطلاع بود و یا سعی در پنهان‌سازی و نادیده گرفتن آنها داشت. این عدم‌شناخت وضعیت جامعه و بحران‌های آن‌که حاصل تحریف‌ها و خطاهای شناختی بود، سبب شد تا مؤلفه آینده‌نگر این ایدئولوژی، یعنی جامعه آرمانی تمدن بزرگ نیز بی‌اعتبار شود؛ زیرا تصویری از آینده نزدیک ارائه می‌کرد که برای اکثریت مردم ایران باورپذیر و قابل تصور نبود.

## نتیجه

در این مقاله به بررسی علل ناکارآمدی ایدئولوژی دولت پهلوی در ایفای کارویژه‌های خود پرداختیم. براساس نظریه کارل مانهایم تحریف‌های شناختی که این ایدئولوژی به آنها دچار بود به‌عنوان علل ناکارآمدی این ایدئولوژی مطرح و بررسی شد. این تحریف‌ها سبب می‌شدند که این ایدئولوژی توان تحقق کارویژه‌ها و اهداف خود یعنی توجیه وضع موجود، مشروعیت‌بخشی به ساختار سیاسی، و همراه

کردن مردم با سیاست‌های رژیم را نداشته باشد و سبب تحریف و پنهان‌سازی واقعیّت‌های موجود جامعه از دید حاکمان شود. با عدم انطباق با موقعیت تاریخی و زمانه خود، ایدئولوژی انقلاب سفید توان پاسخ‌گویی به واقعیّت‌های جدید و نیازهای جامعه ایرانی را نداشت. در نتیجه می‌توان گفت، ایدئولوژی انقلاب سفید با طرح و ترویج مقولات نامتناسب و ترکیب نامتجانس عناصر مدرن و سنتی، ملغمه‌ای از عناصر متعارض و متضادی بود که توجیه منطقی نسبت آنها با یکدیگر و با وضعیت تاریخی موجود به سختی ممکن بود، چه رسد به اینکه این عناصر برای نظام سیاسی موجود مشروعیتی دست‌وپا کنند.

می‌توان گفت شاه از یک‌سو علاقه به شتاب دادن حرکت جامعه ایران به سمت دنیای مدرن داشت اما ازسوی دیگر در عرصه سیاست قصد داشت با مقولات سنتی سلطنت ایرانی به حکومت خود ادامه دهد. از یک سو جامعه ایران در حال حرکت به سمت کاروان مدرنیسم بود و ازسوی دیگر، شاه نظم سیاسی آن را با بهره‌گیری از مقولات نظام شاهنشاهی باستانی تعریف می‌کرد. درواقع، می‌توان گفت که نظام پهلوی دچار نوعی زمان‌پریشی دوسویه بود که از یک‌سو گذشته را بر مبنای حالِ مدرن می‌فهمید و حالِ مدرن را برمبنای مقولات گذشته اداره می‌کرد. درواقع، محمدرضا پهلوی تلاش می‌کرد تا سرزمین تحت حکمرانی‌اش را به ملّت ـ دولتی سرمایه‌دارانه/ مدرن تبدیل کند اما همچنان می‌کوشید روابطش را با ساکنان این سرزمین و نقش خود را در آن با توسل به مناسبات نظام پدرسالارانه شاهنشاهی ایرانی سامان دهد.

## منابع و مآخذ


۱. آصف، محمدحسن، ۱۳۸۴، ***مبانی ایدئولوژیک حکومت در دوران پهلوی***، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۲. ازغندی، علیرضا، ۱۳۸۲، ***ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب***، تهران، قومس.

۳. ازغندی، علیرضا، ۱۳۸۳، ***تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران ۱۳۵۷ ـ ۱۳۲۰***، تهران، سمت، چ۲.

٤. اکبری، محمدعلی و رضا بیگدلو، ۱۳۹۰، «پهلویسم؛ ایدئولوژی رسمی دولت محمدرضا پهلوی در دهه‌های ۱۳٤۰ و ۱۳۵۰»، ***گنجینه اسناد***، ش ۸٤، ص ۲۵ ـ ٦.

۵. بشیریه، حسین، ۱۳۸۳، «ایدئولوژی سیاسی و هویّت اجتماعی در ایران»، ***ناقد***، ش ۲، ص ۲۹ ـ ۱۳.

٦. پهلوی، محمدرضا، ۱۳٤۵، ***انقلاب سفید***، تهران، کتابخانه سلطنتی پهلوی.

۷. پهلوی، محمدرضا، ۱۳۳۹، ***مأموریت برای وطنم***، بی‌جا، بی‌نا.

۸. پهلوی، محمدرضا، ۱۳۵٦، ***بسوی تمدن بزرگ***، تهران، کتابخانه طهوری.

۹. خدایار محبی، منوچهر، ۱۳۵۳، ***انقلاب ایران و بنیادهای فرهنگی آن***، تهران، انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر.

۱۰. دلاوری، ابوالفضل، ۱۳۹۰، ***جامعه‌شناسی تحولات ایران از انقلاب مشروطه تا قیام خرداد ۱۳۴۲***، تهران، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

۱۱. زرین قلم، علی، ۱۳۴۶، ***سیری در کتاب انقلاب سفید***، بی‌جا، ماه نو.

۱۲. شفازند، منصور، ۱۳۵۲، ***سیاست مستقل ملّی***، تهران، دانشکده افسری.

۱۳. علومی، رضا، بی‌تا، ***تحلیلی درباره ایدئولوژی انقلاب سفید ایران***، بی‌جا، بی‌نا.

۱٤. کاظمی، محمد، بی‌تا، ***انقلاب شاه و ملّت از دیدگاه فلسفی***، بی‌جا، چاپخانه ارتش شاهنشاهی.

۱۵. کاتوزیان، محمدعلی، ۱۳۸٦، ***اقتصاد سیاسی ایران، از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی***، ترجمه نفیسی و عزیزی، تهران، نشر مرکز، چ ۱۳.

۱٦. لارین، خورخه، ۱۳۸۶، ***مفهوم ایدئولوژی***، ترجمه مجیدی، تهران، کتابخانه تخصصی امور خارجه.

۱۷. مانهایم، کارل، ۱۳۸۰، ***ایدئولوژی و اتوپیا؛ مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی شناخت***، ترجمه مجیدی، تهران، سمت.

۱۸. نقیب‌زاده، احمد، ۱۳۸۵، ***درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی***، تهران، سمت، چ ۵.

۱۹. هالیدی، فرد، ۱۳۵۸، ***دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران***، تهران، امیرکبیر.

۲۰. هنرمند، منوچهر، ۱۳۴۵، ***پهلویسم؛ فلسفه سیاسی اقتصادی اجتماعی انقلاب شاه و مردم***، بی‌جا، بی‌نا.

۲۱. هیوود، اندرو، ۱۳۷۹، ***درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی***، ترجمه رفیعی مهرآبادی، تهران، وزارت امور خارجه.

۲۲. مؤمنی‌راد، اکبر، خدیجه علی‌آبادی، هاشم فردانش و ناصر مزینی، ۱۳۹۲، «تحلیل محتوای کیفی در آیین پژوهش؛ ماهیت، مراحل و اعتبار نتایج»، ***فصلنامه اندازه‌گیری تربیتی***، ش ۱٤، سال ٤، ص ۲۲۲ ـ ۱۸۷.